

از لابلای نامه‌های فریدون تولی

بندهائی از نامه‌های فریدون تولی به‌مدبر مجله که نمودار روحیات و نمونه‌نامه نویسی اوست به‌چاپ می‌رسد. (آینده)

۱۳۳۹ دی ۲۱

هم امروز مرقومه عزیزتان دریافت شد. با آنکه اداری بوده و تحت شماره و مهر ارسال شده بود از دونظر آن را نامه‌دوستانه تلقی کردم و بر دلم نشست: نخست آنکه عنوان نامه بخشنامه مانند نبود که فی‌المثل نوشته باشند «دوست عزیز ارجمندم جناب آقای...» و بعد جای نقطه چین را مانند سنگ گور فروشی گرانها به‌نام مخلص پرکرده باشند و تصدیق می‌کنم که بابه‌کار بردن عنوان تمام از حد اکثر انجذابات روانشناسی استفاده شده، حالانکه باد!

دیگر آنکه مشاهده امضاء با نوعی از دستخط خودتان هم ذیل نامه برایم بی‌لذت نبود. زیرا معمولاً این قبیل نامه‌ها را یا دیگران با ذکر «از طرف» امضاء می‌کنند یا اینکه همان امضاء را هم با مهر لاستیکی و کلیشه چاپی بی‌مزه می‌کنند... با آنکه قطعاتی در زمینه‌های مختلف داشتم ازین نظر که شعر در يك مجموعه مستقل چاپ می‌شود و به‌دست اشخاص مختلف‌الذوق می‌افتد. قدر مشترك عواطف بشری را ملاک گرفتم و شعر درخواستی آن دوست عزیز و صاحب‌دل را از شیوه تغزل جدید برگزیدم. این شعر که عنوان «گناه سرد» بر آن نهاده‌ام بضمیمه همین نامه تقدیم شده...

۶ فروردین ۱۳۴۰

..... حالا که شما با لطائلات مخلص ساخته‌اید بنده چها دست روی دست بگذارم... مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه...

۱۵ اسفند ۱۳۴۱

نامه گرامیت را که تاریخ ۲۰/۱۱/۴۱ داشت دریافت کردم و لذا عین آن مرقومه و پاکت را هم بضمیمه می‌فرستم تا از احوالات پستخانه مبارکه! بیشتر مطلع شوی...

۲۷ شهریور ۱۳۴۸

...در انزوای چندین ساله من همین مهرورزیهاست که همچون خوشه نوری برین خلوت تاریک می‌تابد و دل و جانم را گرم می‌کند. ازین که مرگ بهرگه سنی ما رسیده و تا درکردن خوشه زندگی آل احمد به‌پیش تاخته است گفتگوئی نیست. دیر یا زود فریدون هم رفتنی است و چه بهتر که تا نفسی می‌زیم از یاد هم غافل نمایم و هرچند

که در تنگنای شرایط امروزه کاری بسزا نمی‌توان کرد جوشی بزنییم و نشانی بازگذاریم. باری عزیز دل چنانکه آقای رعنا حسینی می‌گفت گویا بر آن سرید که در مجلهٔ وزین راهنمای کتاب نمونه‌های دیگری از طنزنویسی مرا (سوی قطعات کتب‌التفصیل و کاروان) بر خوانندگان عرضه فرمائید...

راستی عکسی را که در شیراز از من و جناب رعدی آذرخشی گرفته بودید و در یغما به چاپ رسانیده بودید دیدم بسیار طبیعی شده بود...

۱۹ تیر ۱۳۵۵

چند روز قبل در آخرین شمارهٔ «راهنمای کتاب» اظهار لطف قلمی تو برادر مهربان را زیارت کردم. در مورد گله‌ای که با آنهمه ظرافت و شیرینی از من در مورد نرسانیدن مطالب مربوط به تحقیقات باستانشناسی کرده بودید حق باشماست. مگر این تازیانه‌های نرم و ابریشمین فریدون ترا بر سر غیرت بیاورد که اسب نجیب را یک تازیانه بس است. با این یادداشت، شعری فرستاده‌ام که پر از شور و نغمه و رنگ است.

۲۹ فروردین ۱۳۵۱

... امروز به دنبال آن نامهٔ گرامی که از ژاپن برایم فرستاده بودی، نامهٔ مهرانگیر دیگری از تو داشتم که تمبرش ایرانی بود و پاکتش ژاپونی و بهرحال خط تو و عطر وجود ترا در اندرون خود داشت و به نافع آهوی ختن می‌ماند... من ترا نه تنها به چشم یک دوست بسیار عزیز دیرینه نمی‌نگرم، بلکه به چشم یک وارث هنری آثارم هم در تو نگاه می‌کنم و ازین جهت دلم قرص است و به خانم هم گفتنیها را درین باره گفته و تمام کرده‌ام.

۲۴ شهریور ۱۳۵۱

در خصوص تهیهٔ شرحی که احساسات مرا به نثری‌اشعر دربارهٔ پیش‌کسوت عزیزمان حبیب یغمائی برساند، راستش را بخواهی الساعه با قنات خوابیده و تلمبهٔ شکسته و مشکلات دیگری ازین قبیل که متأسفانه آن هم جلوهٔ دیگری از زندگی است، آمادگی نداشتم و فکر کردم ننوشتن و نسرودن بهتر از زورکی نوشتن و سرودن است. ولی یغمائی بر من حتی عظیم دارد که امیدوارم به محض حصول جمعیت خاطر به نیکوترین وجهی ادا کنم.

... در زندگی هیچ چیز بقدر پاک‌نویس کردن مرا زحمت نمی‌دهد و اگر مقامات این را می‌دانستند در آن ایام که گرفتاریهای بازجویی و زندان در میان بود بقدر کافی ازین نقطهٔ ضعف من استفاده کرده بودند.

بهرحال دوست عزیز آرزو داشتم لااقل در جشن نابودی هنر که اخیراً در شیراز برگزار شد به بهانه‌ای زیارتت کنم که نیامدی...

۲۶ بهمن ۱۳۵۱

...قبل از هرچیز امیدوارم لااقل تویک نفر از شعر طنزآمیز من که به‌دست توانای «حبیب» از پوزش و توضیح ذیل خود جدا مانده بود دلخور نشده باشی. دکتر حمیدی همیشه در حضور یغمائی به‌من میگفت «از بدجنسی‌های این حبیب بپرهیز که یکوقت دستت را مانند من در حنا خواهد گذاشت». من همیشه آن سخن را به‌شوخی می‌گرفتم و هم اینک نیز. با این همه آن بزرگ‌مرد عده‌ای را از این جهت از من رنجانید فقط بدان جهت که در گفتار من «الاله» را از «لاله» حذف فرمود...

۲۶ شهریور ۱۳۵۲

...بهمراه این نامه چنانکه وعده داده بودم غزلی پر نغمه و مضمون را برای درج در مجله تقدیم کرده‌ام... یغمایی با آنکه یک قصیده چهار غزل نزد او دارم دو شماره است که از من چیزی چاپ نمی‌کند! نکند یاران انگشتی به‌پیلاله شیر زده باشند و یا از اینکه دو ماه قبل پس از رستگاری همکاران مجله در حکایات و غزلهایم ازین مضمون به‌نرمی شکوه کردم رنجیده باشد. من معتقدم اگر مقاله و مطلب ارسالی به‌مجلات فی‌المثل اشکالی در چاپ داشته باشد چاپ نکردن آن بهتر از دستکاری است، مگر اینکه بالای آن بنویسند این مطلب به‌اشتراک فلان و فلان تهیه شده به‌رحال ممکن است حدس من خطا باشد، ولی تو بدانی بهترست... آرش عزیز را می‌بوسم...

۳ آبان ۱۳۵۲

...آرش کمانگیر محبت سرشار خانم مرا در همان یکی دو دیدار بخود جلب کرده و اغلب با مهربانی عجیب و بی‌سابقه‌ای از او و گرمی او و هوش سرشار او یاد می‌کند.

۱۶ دی ۱۳۵۳

...امروز بعد از آن همه سنگ پرانیهای فرهنگ و هنر در کار چاپ مجموعه شعری «شگرف»... از آقای علمی مدیر بنگاه جای‌یدان وسیله دوستی پیغامی داشتم که کتاب بالاخره با دستکاریهای مأمورین سازمان ملل! بیرون آمده...

۱۶ بهمن ۱۳۵۳

... امروز نسخه‌ای از «شگرف» را به‌حضور عزیزت فرستادم و ناآنجاکه ممکن بود آثار دستبرد شحنه را از آن برگرفتم و کلمات نخستین را بجای آن گذاشتم. بهر حال اگر لطف و یاری و هدایت تو نبود، من در چنین اوضاع و احوالی بچاپ این کتاب توفیق نمی‌یافتم...

۲۴ بهمن ۱۳۵۴

...متجاوز از سه ماه است که بعلت ازدیاد ناگهانی فشار خون و اندک خونریزی مغزی به سکتته‌های خفیف در غلتیده و تازه بارهائی از لکتت زبان و بیحسی برخی عضلات سمت چپ بدن قادر به نوشتن این یادداشت، و الا دستهایم نیز قدرت نگاهداری هیچ چیزی را نداشت تا به گردش قلم چه رسد!

بهر حال در جوش این کسالت دو جلد آثار نفیس و ارزنده پدر بزرگوارت بمن رسید و چون یاد نیکی هم از من فرموده بودند بر خود فرض میدانستم که ضمن اعلام وصول و تشکر چند سطر هم نظر تحسین آمیز خود را درباره آن بخدمتشان بنگارم اما بجان عزیزت موفق نشدم و بعد ازین مدت دراز هنوز جواب نامه فرزندانم را هم که از اروپا و امریکا می‌رسد نداده‌ام...

۱۸ بهمن ۱۳۵۵

... آری من در نیمه آبان امسال هم برای بار دوم به سکتته سنگین‌تر و خطرناک‌تری در غلتیدم و هنوز هم با گذشت بیش از سه ماه رنجوری و نقاهت تحت کنترل شدید پزشکی به سر می‌برم... از گرفتاریهای ملال آور و بی‌امانت در عصار خانه تحقیق و تدقیق و مسافرت و مقابله نسخ و کارهای دیگری ازین دست خوب اطلاع دارم و از تو چه پنهان گهگاه ازین آینده‌داری در محله کوران بحالت تأسف میخورم، ویژه که در شماره اخیر یغما... چوبی خورده بودی که من دستور دادم در منزل را بروی همه ببندند و در رخنه‌بندی باروی اتروا دوست و دشمن نکنند.

۱ تیر ۱۳۵۶

... اگر از حال من بخواهی با همه گوشه‌گیری در دوزخ معلوم میسوزم و بسا بیماریهای مقسوم می‌سازم تا خدا چه خواهد. دیروز «بیاض سفر» را با دستنویس مهر آمیز تو دریافت کردم...

۱۲ مرداد ۱۳۵۶

کارت پستال زیبایی را که از بولزانوی ایتالیا فرستاده بودی زیارت کردم و بسیار شادمان شدم که در گرماگرم آنهمه کوشش و ... دست خانم و آرش عزیز را گرفته و به آن گردش برده‌ای، چون آنها را تا ابد نباید در جهنم زندگانی پرملشقتی شریک کرد که تازه ... انسان را با چنین دستمزدی از هرچه رفیق و رفاقت است دل‌سرد می‌کنند.

از حالم خواسته بودی بعد از سکتته پیراروپاره که در آبان ماه گذشته عارض افتاد خویم، ولی تحت مداومت معالجه و کنترل‌های لازم طبی و این خود در سن و سال من شکر فراوان دارد. البته بعد از مشاهده وضع فرزند (گوا اینکه بسال از من بسی بزرگتر

بود) کمتر کار می‌کنم و بیشتر به استراحت و مداوا می‌پردازم. آن بیچاره را تا آنجا که اطلاع دارم بعد از ماهها خوابانیدن بی‌ثمر در بیمارستان نمازی شیراز (معین‌وار) به لندن بردند و ای کاش می‌گذاشتند راحت بمیرد...

۱۵ دی ۱۳۵۸

... عجب که بوی گلی ماند و رنگ نسترنی. نمیدانم از کجا شروع کنم؟ بهتر است از خواب بودن همیشگی روزانه خودم شروع کنم و از تو عذر خواهی کنم که وقتی با همسر در مکالمه تلفنی و پرسش حال من بودی هم خواب بودم و هم از دو ماه به این طرف بیمار. مجله آینده را هنوز ندیده‌ام، ولی از طرف تو (با آنکه در مسافرت خارج بودی) نامه پر توپ و تشری رسید که البته به‌دل نگرفتم... چهار برگ شعر ضمیمه را که به نام «خروش» از دیوان دستنویس و خصوصی خودم فتوکپی شده برایت می‌فرستم باشد که بکار آید! اگر مطلوب بود از این دست و جز آن تا بخواهی شعر چاپ نشده دارم. دلم می‌خواهد بقول مولوی با صدسینه سخن برایت سخنوری کنم، ولی بغض گلو نمیگذارد...

۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹

... هم امروز مجله آینده رسید با شعر «محکمه» از حقیر که گرچه منقح و بی‌غلط بود، ولی همان حروف ریز و مورچه‌وار جانش را گرفته بود و چشم خواننده را نیز! بهر حال برای مزید همکاری و یاری شعر دیگری با این نامه فرستاده‌ام که طبع و عدم طبع آن به خودت مربوط است...

۲۵ تیر ۱۳۶۵

... دلم برایت تنگ شده، ولی بهتر است باز هم گوشه گرفت و بر مفارقت عزیزان صبر کرد...

برای آنکه نمونه‌ای کامل از نامه‌نویسی و خط فریدون توللی به‌دست علاقه‌مندان باشد یکی از نامه‌های او را بطور عکسی در صفحه بعد به‌چاپ رسانیده‌ایم.

آینده

جریده رو که گذرگاه عافیت است

دیرینه دوست و برادر نارینم ایرج افشار عزیز را قربان
 تصدقت چنانکه قبلاً هم بحضور غزیرت عرض کرده ام ، من نه تنها پند
 رو ما تقسیم قلبی دیرباز ، در تحمل دو فقره سکنه پار و پیرار ، مدتهاست حلقه معارف
 را تنگ کرده و بر جای شب کاری تا لا صبح ، تمامت روزها را تا در عصر
 خشن میگذرانم ، بلکه فرسودگی تن و خستگی روح ، که نتیجه یک عمر شنا کردن بر خا
 صریح است ، سبب گردیده ، که دیدارهای لازم را هم ، با تعیین قبلی دقت تلف
 انجام دهم ، گرگه ، به نیماخت قبل

با اینهمه در مورد دیرینه یار یکتا و بی کھما ، همان اطلاع قبلی کفایت
 ولو ، به ده دقیقه قبل . زیرا ، نه تنها لزدل دجان دوست دارم و همواره به
 تمام انتظار زیارت را میبخشم ، بلکه (چنانکه بارها هم بخودت گفته و نوشته ام)
 سطرش من به خام این بوده و هفت ، که اگر آثار و اوراق هرگز من ، ارزشی
 میراثی است ، که پس از من بپلور اختیار ((ایرج افشار)) قرار گیرد و آن عمرز ، نیک
 که با آن چه باید کرد ! بنا بر این هر دقت که بایستی قبلی به خودم یا خام ، قدم رک
 رواق منظر چشم من آشیانه است و فرضاً هم که برای منی از خانه خارج باشم ، خام ،
 چائی نوش جان نمی ، مرا هر جا که باشم ، شبانه ، بسوی تو خواهد کشید و حمام رقت هم ، بشرط
 قبلی چیزی نیست ، که نتوان آنرا ، به روز دست یافت دیگری انداخت
 بهر حال از لطف تو عزیز در مورد التفات دیت نویسنده مجله گرانگ یاد
 بیکیست مقدمه و از چاپ یاد آ گو ماه خود نیز ، خام تو برادر عزیز و همسر مانت
 و هر دو ، سپردن خواه و عزیزان (آرش) را بگری بگویم . فدایت فردا تو للی